

پيله‌های خالی

قالب در شعر

محمد کاظم مزینانی

قالب شعر بستگی دارد به جنس حرف‌های تو باید جوری از کار دربیاید که انگار آن را آفریده‌اند فقط برای تو

برخی از ساختمان‌ها آپارتمانی‌اند و بعضی ویلایی بعضی شعرها هم کلاسیک هستند و برخی نیمایی

مهم نیست که ساختمان بیرونی شعر چه شکل و رنگی داشته باشد مهم این است که مثل قطعه‌ای موسیقی هماهنگی داشته باشد

اگر از شکل و قالب خسته شده‌ای برو به سمت شعر آزاد اما ناراحت و افسرده نشو اگر هیچ اتفاقی نیفتاد

قالب چیست؟ فقط یک وسیله شاعر در قالب نمی‌گنجد همان‌طور که پروانه در پيله

قالب ظرفی نیست که بخواهیم با آن پذیرایی کنیم از مهمان

قالب مثل پيله است و شعر، پروانه مهم این است که کرم تو پرواز می‌کند یا نه

تو هر شکل و قالبی داشته باشی شعر هم به همان شکل درمی‌آید شعر اصیل گویی قالب و شکل خودش را هم می‌زاید

نمونه‌ای از یگانگی و هماهنگی قالب و مضمون

فتاده تخته سنگ آن سوی تر،
انگار کوهی بود
و ما این سو نشسته، خسته انبوهی
زن و مرد و جوان و پیر
همه با یکدیگر پیوسته، لیک از پای
و با زنجیر...
و رفتیم و خزان رفتیم تا جایی که تخته
سنگ آن جا بود
یکی از ما که زنجیرش رهانر بود بالا رفت،
آن گه خواند:
«کسی راز مرا داند
که از این رو به آن رویم بگرداند!»
و ما با لذت این راز غبار آلود را مثل دعایی،
زیر لب
تکرار می کردیم
و شب، شط جلیلی بود، پر مهتاب
هلا، یک...دو...سه...دیگر بار
هلا، یک...دو...سه...دیگر بار
هلا، یک، دو، سه، زمین سان بارها، بسیار
عرق ریزان، عزا، دشنام، گاهی گریه هم
کردیم
چه سنگین بود، اما سخت شیرین بود
پیروزی...
یکی از ما که زنجیرش سبک تر بود
به جهد ما درودی گفت و بالا رفت
خط پوشیده را از خاک و گل بسترد و با خود
خواند
و ما بی تاب
لبش را با زبان تر کرد، ما نیز آن چنان کردیم
و ساکت ماند
نگاهی کرد سوی ما و ساکت ماند...
چه خواندی هان؟
مکید آب دهانش را و گفت آرام:
نوشته بود
همان
«کسی راز مرا داند
که از این رو به آن رویم بگرداند»
نشستیم و به مهتاب و شب روشن نگه کردیم
و شب، شط علیلی بود.

مهدی اخوان ثالث

